

دوران تحقیر

آندره مالرو

ترجمهٔ سیروس ذکاء

انتشارات ناهید

سرشناسه
عنوان و نام پدید آور : مالرو، آندره، ۱۹۷۸-۱۹۰۱ م. Malraux, Andre
مشخصات نشر : تهران: ناهید، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری : ۱۰۴ ص.
شابک : 978-600-5865-38-7
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
عنوان اصلی : Ceuvres complete
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : داستان‌های فرانسه - قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده : ذکاء، سیروس، ۱۳۰۵ - ، مترجم
رده بندی کنگره : ۱۳۹۴ د ۹ ۷۵ الف / PQ ۲۶۴۰
رده بندی دیوبند : ۸۴۳/۹۱۲
شماره کتابشناسی ملی : ۴۱۲۷۱۹۸

www.ketab.ir

- آندره مالرو
- دوران تحقیر
- ترجمه سیروس ذکاء
- حروفچینی: شبستری
- چاپ گلشن سبز
- چاپ اول: زمستان ۱۳۹۴
- شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه
- انتشارات ناهید
- حق چاپ محفوظ است.



● سایت: www.nahid.com
● پست الکترونیکی: nahidbooks@yahoo.com
● فروش اینترنتی: www.bahanbook.ir

پیشگفتار مترجم

کتاب «رمان تحقیر»، تغییری ناگهانی در نویسندگی «آندره مالرو» به شمار می‌رود، چون در ماه ژوئن ۱۹۳۴ اظهار کرده بود که مشغول نوشتن رمان درباره نفت است که در ایران و باکو می‌گذرد^۱، ولی در ماه اکتبر همان سال^۲ «آندره ژید» می‌گوید که مشغول نوشتن رمانی درباره اردوگاه‌های تبعید جاری در آلمان «نازی» است^۳.

در واقع سال ۱۹۳۴ را می‌توان نقطه عطفی در تکامل فکری «مالرو» دانست. رواج و پیشرفت مرام نازی در آلمان در این دوران «مالرو» را به همراهی در اقدامی همگانی علیه «نازیسم» واداشت. او که از سال ۱۹۳۲ به عضویت «انجمن نویسندگان و هنرمندان انقلابی» درآمد، بود با شرکت در گردهم‌آیی‌های بی‌دریغی برای حمایت از کسانی که در آلمان، نه به‌خاطر مارکسیست بودن بلکه به‌خاطر اینکه به‌شان و حیثیت انسانی ارج می‌نهادند، شکنجه و آزار می‌دیدند، به‌خاطر

البته در تفکرات «مالرو» ابهاماتی در مورد مارکسیسم هم وجود داشت (این موضوع در رمان «سرنوشت بشر» به‌خوبی مشهود است) اما در مخالفت و ضدیتش با مرام نازیسم و فاشیسم هیچ ابهامی نبود و

۱. این مطلب را در ۱۶ ژوئن ۱۹۳۴ در مسکو به «ر. ر. ر. ر. R. Rovich» گفته است.

۲. «یادداشت‌های روزانه ژید» (از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷)

او با صراحت کامل عدم موافقت و انتقاداتش را با این مرام‌ها ابراز می‌داشت. از سوی دیگر دریافت جایزه ادبی «گنکور» در سال ۱۹۳۳ «مالرو» را در صف روشنفکران چپ‌گرا قرار داده بود و مسافرتش در ماه ژانویه ۱۹۳۴ به برلین با «آندره ژید» برای درخواست آزادی «دیمیتروف»^۱ و شرکت کردنش در «نخستین کنگره نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی» در مسکو به گرایش او برای طرفداری از چپ‌گرایان که از چند سال پیش شروع شده بود، جامه واقعیت پوشانید. این تیرا در طرز فکر «مالرو» نمی‌توانست در فعالیت ادبی‌اش ظاهر نگردد و آگاه شدن از وضع اردوگاه‌های آلمان نازی در این زمینه تعیین‌کننده بود. او از طریق رفقای چپ‌گرای آلمانی‌اش از آنچه بر سرشان می‌آمد، آزار و شکنجه‌ای که تحمل می‌کردند مطلع می‌شد و به‌خصوص آشنائی با «ویلی برودل»^۲ نویسنده کمونیست آلمانی در کنگره مسکو که بسیاری از زنان آزاد شده بود و قصد داشت کتابی درباره اردوگاه‌های مرگ آلمان نازی بنویسد، فرصت مناسبی برای کسب اطلاعات لازم در این باره رد. کتاب «برودل» در ۱۹۳۵ در لندن به چاپ رسید و ۱۹۳۶ به زبان فرانسه ترجمه شد ولی احتمال کمی وجود دارد که مالرو آن را خوانده باشد. وی به هر صورت از محتویات آن خبر داشت.

بدینسان طبیعی بود که «مالرو» برای نوشتن «دوران تحقیر» و افشای اعمال جنایت‌آمیز نازی‌ها در اردوگاه‌ها از همه این شنیده‌های خود بهره بگیرد. اما «دوران تحقیر» را نمی‌توان رُمان به معنی واقعی کلمه دانست، خود «مالرو» نیز در مقدمه کتاب آن را داستان کوتاه

۱. Dimitrof، کمونیست بلغاری متهم به آتش زدن «رایشستاگ» «مجلس ملی آلمان» که بیگناه بود.

2. Willy Brodel

می‌نامد. داستان یک شخصیت بیشتر به نام «کاسنر» ندارد که یکی از اعضای مهم حزب کمونیست آلمان است که نازی‌ها در تعقیبش بودند ولی پس از بازداشتش نمی‌توانند هویت اصلی او را اثبات کنند. شرح بازداشت و زندانی شدن «کاسنر» و آزار و شکنجه‌ای که در زندان اردوگاه تحمل می‌کند، و تخیلاتی که در هولدونی با آن دست‌به‌گریبان است که او را تا مرز جنون تهدید می‌کنند، ارتباط انسانی کوتاهی که با زندانی همسایه خود با ضربه زدن به دیوار برقرار می‌کند و سپس آزادشدنش از زندان بر اثر واقعه‌ای شگفت‌آور، گریختنش با هوایما به پراگ، ای پیوستن به زن و فرزندش و گرفتار شدنش با هوایما در توفان فصول هشتگانه کتاب را تشکیل می‌دهد که تأکیدی است بر آنچه بر او در مقدمه کتاب، این سرگذشت را یک تراژدی به معنی باستانی کلمه می‌نامند یعنی انسان تنها در برابر سرنوشت و مبارزه‌اش با عناصر طبیعی رست و استبداد، که در عین حال افشای اعمال جنایتکارانه نازی است و بر قالب همان مبارزه‌ای قرار می‌گیرد که بعدها با «استالینیس» به کار خواهد بست.

س. ذ.

مقدمه

سلام که در زمان انتشار این داستان کوتاه در مجله، درباره‌اش منتشر شد مرا وامی‌دارند که در اینجا چند اندیشه‌ای را که امیدوارم در باب دیگری به‌تفصیل شرح دهم، به‌صورتی مختصر و کوتاه یادآور شوم.

کسانی که اراده و مدارک را از طرف من نا کافی دانسته‌اند، بهتر است به مقررات سیاسی اردوگاه‌های مرگ مراجعه کنند. من خواسته‌ام حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان را با تشریح وضع اردوگاه‌ها تعریف کنم. آنچه ما از وضع تبعیدگاه‌های فرانسه می‌دانیم چندان پذیرفتنی‌تر از آنها نیست، اما آنچه در اینجا مطرح است اردوگاه‌های مرگ است.

دنیای اثری مثل اثر حاضر، همان دنیای زردی دوران باستانی است یعنی انسان، توده مردم، عناصر طبیعت و زن و پسر.

این دنیا، در دو شخصیت خلاصه می‌شود: قهرمان و معنی زندگی او. تضادها و اختلاف‌های فردی که پیچیدگی‌های رُمان را به وجود می‌آورند، در این دنیا به چشم نمی‌خورند. اگر بنا بود من همان اهمیتی که برای «کاسنر» قایل شده‌ام برای «نازی‌ها» قایل شوم، البته این کار را با در نظر گرفتن آرمان واقعی آن‌ها یعنی ملی‌گرایی‌شان انجام می‌دادم.

مورد الگو مانند «فلوبر» بیشتر از همه ایجاد شبهه می‌کند. او که (به نظرش ارزش هنر، عالی‌ترین ارزش‌ها بود و هنرمند را واقعاً برتر از اشخاص مقدس و قهرمان می‌دانست) با آفریدن شخصیت‌هایی متضاد با ذوق و آرمان خود، تا آنجا پیش می‌رفت که می‌توانست بگوید: «همه‌شان را از یک گل می‌آفرینم - و حق می‌داشت.» چنین اندیشه‌ای برای «اسخیلوس»، «کورنی»، «هوگو»، «شاتوبریان» و حتی «دستایفسکی» غیرقابل درک می‌بود و اگر مطرح می‌شد، هزاران نفر نه تنها دیگر، هم آن را می‌پذیرفتند - چنانکه اکنون هست - و مخالف با آن هم بی‌هوده است، چون صحبت از دو مفهوم اساسی هنر در میان است «نیجه»، «واگنر» را تا آن اندازه که نبوغش را در خدمت شخصیت‌های آثارش می‌گذاشت، مورخ می‌دانست. اما می‌توان دوست داشت که معنی هنر عبارت از کوششی باشد که انسان‌ها را از عضی که از وجودش در خود بی‌خبرند آگاه سازد. آنچه اثر هنری را نابود می‌کند، اشتیاق و آرمان‌گرایی نیست، بلکه اراده معطوف به اثبات است. ارزش اثر هنری نه حاصل شوق و آرمان‌گرایی است و نه حاصل وارستگی، که به آن زندگی می‌بخشد، بلکه حاصل هم‌آهنگی و وفاق موجود بین چیزی است که بیان می‌دارد با وسایلی که به کار می‌برد. با این همه اگر این ارزش - و علت وجودی اثر، و ماندگاری آن لااقل به صورت موقت - در کیفیت و مرغوب بودن آن باشد، تأثیرش، چه آفریننده بخواند، چه بخواند، از طریق نوعی جابجا شدن ارزش‌های حساسیت صورت می‌گیرد و شکی نیست که بدون احساس مبهم این ضرورت جابجایی ارزش‌ها، اصلاً اثری به وجود نمی‌آید. با توجه به این امر، می‌توان گفت که سرگذشت حساسیت‌های هنری در پنجاه سال اخیر در فرانسه، احتضار برادری مردانه بوده است. دشمن واقعی در این مورد، فردگرایی بیان‌نشده‌ای است که در پهنه قرن نوزدهم میلادی پراکنده بوده و

بیشتر از تعصب و رزی در تفاوت‌ها به وجود آمده، تا از اراده معطوف به آفرینش انسان کامل. و این همان فردگرایی هنرمندان است که به خصوص مراقب حفظ «دنای درونی» است و تنها هنگامی استوار می‌نماید که در عرصه احساس و رؤیا ابراز شود. چون در واقع «بزرگ‌ترین درندگان دوران نوزایی (رنسانس)» همواره مجبور بوده‌اند برای عمل کردن و تأثیر، تبدیل به خزان حامل اشیاء مقدس گردند و درخشندگی «سزار بورژیا»، اگر بدانیم که بخش عظیمی از قدرت تأثیرش را مرهون شأن و عظمت کلیسا بوده، از بین می‌رود.

تبر مردم، در میان اهل سیاست امری معمول است. لاکن مصوبی مخفی انجام می‌گیرد. تنها در عصر «استاندال» نبود که جامعه را، فردگرایی ناب را، به محض آنکه دست به عمل می‌زد، وادار به سرریز و ریا می‌کرد.

فرد مخالف با جرات است اما از آن تغذیه می‌کند: و شناخت چیزی که از آن تغذیه می‌کند، به هر از شناخت چیزی است که با آن مخالف است: ارزش فرد نیز مانند ارزش نابغه، به چیزی که در وجودش مکنون است بستگی دارد. رنسانس ما، در صورتی که به گذشته اکتفا کنیم، شخص مسیحی همانقدر وجود داشته که شخص دوران جدید. و یک روح همانقدر ارزش دارد که یک تفاوت. هر نوع زندگی روانی نوعی مبادله است. مسئله اساسی که شخص ملموس و عینی، دانستن این است که از چه می‌خواهد تغذیه کند.

در نظر «کاسنر» همچون بسیاری از روشنفکران رنسانس، این مرام زایا بودن انسان را به او بازمی‌گرداند. انسان دوره امپراتوری رُم، انسان مسیحی، سربازان ارتش آلمان، کارگر شوروی، مثل هر انسانی وابسته به مردمی است که اطرافش را فرا گرفته‌اند. اما انسان دوره

یونانی اسکندرئیه (قرن سوم و دوم ق. م.) نویسنده قرن هیجده میلادی، از این مردم جدا بوده‌اند. اگر انسان چنین باشد، یعنی ناوابسته به مردمی که بعداً خواهند آمد، بیان اساسی‌اش نمی‌تواند قهرمانی باشد. رفتارهای انسانی دیگری هم هست...

انسان بودن دشوار است. اما نه دشوارتر از انسان شدن با تعمیق وابستگی و همبستگی خود با دیگران، به جای تشدید تفاوت‌های خود با آنها — راه نخست دست‌کم به اندازه راه دوم، تقویت‌کننده چیزی است که انسان با آن انسان است و از خود فراتر می‌رود، می‌آفریند، نوآوری می‌کند و خویشتن را درک می‌کند.